

ارتباط مفهومی واژه «موت» با مؤلفه‌های معنایی آن در قرآن

مهديه رئیس‌زاده کاشانی *

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۱/۳۱ - تاریخ تأیید: ۹۸/۱۵/۱۵

چکیده

یکی از مهم‌ترین و کلیدی‌ترین واژه‌های قرآن «موت» است. موت یا مرگ در منطق قرآن دارای معنا و مفهومی خاص است که برخی از علوم را نیز تحت تأثیر قرار داده است. این واژه در بافت قرآن کریم ضمن حفظ معنای لغوی خود، با برخی مفاهیم دیگر دارای یک پیوند عمیق معنایی است.

این پژوهش ضمن بررسی لغوی این واژه در قرآن، به بررسی واژگانی می‌پردازد که از مؤلفه‌های معنایی موت به شمار می‌روند. نفس، وصیت، احتضار، سكرات و غمرات، اجل، ملائکه و دنیا از واژگانی هستند که با موت پیوند عمیق معنایی دارند. از این رو، به بررسی این واژگان و ارتباط معنایی آن‌ها با واژه موت پرداخته می‌شود. نتیجه پژوهش نشان خواهد داد که ارتباط معنایی میان موت و مؤلفه‌های آن سبب شده تا این واژه کاملاً تحت تأثیر این واژگان و نظام معنایی مستقر در آن قرار گیرد و دارای مفهومی متمایز و متعالی در قرآن گردد.

واژگان کلیدی: معناشناسی و قرآن؛ مفردات قرآن؛ مؤلفه‌های معنایی موت؛ موت در قرآن؛ قرآن؛ مسأله مرگ.

* کارشناس ارشد تفسیر و علوم قرآن، مدرسه علمیه کوثر کاشان، اصفهان، ایران.

مقدمه

یکی از راه‌های شناخت مفهوم یک واژه استفاده از روابط مفهومی میان واژگان قرآن و بررسی مؤلفه‌های آن است که افزون بر زیبایی‌آفرینی در تبیین مفاهیم و آشکار نمودن برخی معانی، در پاره‌ای از عبارات قرآنی نقش بسزایی دارد و این همان فصاحت و بلاغت قرآن است؛ بنابراین بایسته است از واژه‌ای مانند موت که همواره در برابر حیات آورده می‌شود و بار معنایی مرگ را به بهترین نحو می‌رساند، یاد شود. این واژه در قرآن کریم به همراه مشتقاتش ۱۶۵ بار در ۵۳ سوره و در ۱۴۳ آیه آورده شده است. این واژه ۳۵ بار در حالت مصدری و با الف و لام به صورت «الموت» و ۳ بار هم به صورت «الموتة» آمده است. گاه به صورت اسم جمع «اموات» و یا در نقش فعل ماضی «ماثوا، مُوتُوا و...» و مضارع «یَمِيتُكُمْ، تَمُوتُونَ و...» است.

واژه موت در قرآن از مفاهیم مهم و کاربردی به شمار آمده، دارای مؤلفه‌هایی همچون: نفس، وصیت، احتضار، سكرات و غمرات موت، اجل، ملانکه و دنیا است؛ به این دلیل از مفاهیم کلیدی در جهان‌بینی قرآن به شمار می‌رود. از این رو، باید گفت بررسی مفهومی این واژه در گرو واژگانی است که با این واژه ارتباط معنایی و مفهومی خاصی دارند و می‌توانند معنایی فراتر از معنای لغوی این واژه را نشان دهند.

سوال اصلی ما در این تحقیق، آن است که شبکه معنایی واژه موت در قرآن را چگونه می‌توان ترسیم کرد و چه واژه‌های دیگری در قرآن گرداگرد این واژه کانونی قرار می‌گیرند. روش پژوهش نیز معناشناسی برگرفته از آثار ایزوتسو است.

بررسی لغوی واژه موت

واژه موت یک واژه پرتکرار قرآنی است که هم به صورت اسمی و هم فعلی آمده است. جمع آن به صورت «اموات»، «موتی» و «میتون» آمده است: ﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ...﴾ (فاطر، ۲۲)، ﴿كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى...﴾ (بقره، ۷۳)، ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ (زمر، ۳۰).

موت در زبان فارسی همان مرگ،^۱ در انگلیسی «Death» و در زبان فرانسه «Mort» خوانده

ارتباط مفهومی واژه «موت» با مؤلفه‌های معنایی آن در قرآن / رئیس‌زاده کاشانی ۹۳

می‌شود؛ یعنی عدم حیات در آنچه متصف به حیات است. به همین دلیل، تقابل میان موت و حیات تقابل ملکه و عدم ملکه است؛^۱ به بیان دیگر می‌توان این گونه گفت که موت همان منتفی شدن و از بین رفتن حیات و زندگی است.^۲ این واژه اصلی صحیح است که بر از دست رفتن نیرو و توان يك شیء دلالت می‌کند؛^۳ اما برای موت معنای سکون را نیز آورده‌اند.^۴ علامه طباطبایی نیز موت را به معنای نداشتن حیات دانسته و حیات بیانی از شعور و اراده است؛ البته نداشتن کسی و چیزی که باید داشته باشد و قابلیت داشتن آن را دارا باشد.^۵

مَيْتٌ وَ مَيِّتٌ هِرْدٌ بِهٖ مَعْنَى مَرْدَةٍ هِرْدٌ مِثْلُ (أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ...) (انعام، ۱۲۲)، (لِنُحْيِي بِهٖ بَلَدًا مَيِّتًا...) (فرقان، ۴۹) مَيِّتَةٌ نِيْزٌ مَوْثٌ مَيْتٌ وَ دَرُ عَرَفٍ شَرِحٌ، حَيَوَانِيٌّ اسْتِ كِهٖ بَدُونِ ذَبْحٍ شَرَعِيٍّ مَرْدَةٍ اسْتِ؛ خَوَاهُ خُودِبِهٖ خُودِ بِمِيْرِدٍ يَأْ بِهٖ ذَبْحٍ غَيْرِ شَرَعِيٍّ: (كُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أَلْمَيْتَةُ وَ اللَّدْمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ...) (مائدة، ۳)، (وَ آيَةٌ لَهُمْ الْأَرْضُ الْمَيِّتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَ أَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا) (يس، ۳۳).

راغب نیز به پنج نوع مرگ اشاره می‌کند:

یکم، مرگی و مردنی که نیروی نامیه، یعنی رشد دهندگی که در گیاه و حیوان و انسان است از بین برود؛ مانند آیه (يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا) (روم، ۱۹)؛

دوم، مرگ با از بین رفتن نیروی حواس، چنانکه در آیه آمده است: (يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا) (مریم، ۲۳)؛

سوم، مرگی که نیروی عاقله انسان به وسیله آن از بین برود که همان جهالت است: (أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ) (انعام، ۱۲۲)؛

چهارم، اندوه و حزن مرگ‌آفرینی که زندگی را مکدر سازد: (وَ يَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ مَا هُوَ بِمَيِّتٍ)؛ از همه سوی حزن و اندوه مرگبار او را فرا گرفته اما نمرده است (ابراهیم، ۱۷)؛

۱. نک: تهانوی، بی تا: ۱۶۶۸.

۲. نک: مصطفوی، ۱۳۶۰: ۱۱ / ۱۶۹.

۳. نک: ابن فارس، ۱۴۰۴ ق: ۵ / ۲۸۳.

۴. نک: ابن منظور، ۱۴۱۴ ق: ۲ / ۹۰.

۵. نک: طباطبایی، ۱۳۷۴: ۲ / ۴۰۳.

۶. نک: قرشی، ۱۳۷۱: ۶ / ۳۰۳.

پنجم، خوابی که برادر مرگ است؛ زیرا خواب مرگ خفیف است و مردن و مرگ خواب سنگین است و به همین دلیل خداوند هر دو را «توفی» نامیده است می‌گوید: ﴿وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ﴾ (انعام، ۶۰).

تبیین مؤلفه‌های موت در قرآن

نفس

یکی از مهم‌ترین واژگانی که در آیات قرآن در کنار موت به چشم می‌خورد «نفس» است. نفس از واژگان پرتکرار به شمار می‌آید؛ به گونه‌ای که به همراه مشتقاتش ۲۹۸ بار در قرآن آمده است. لغویان نفس را به معنای اصل ذات شیء^۲، جان و روح^۳ دانسته‌اند. البته ابن فارس در این باره معتقد است که واژه‌های «نفس»، «نفس» و مشتقات آن دو دارای یک ریشه‌اند و (واژگانی از حروف) نفس دارای یک معنای اصلی می‌باشد و آن خروج نسیم است. جان آدمی را از آن جهت نفس گفته‌اند که پایداری آن به نفس است و نیز خون را از آن رو «نفس» گویند که هرگاه خون از بدن انسان یا حیوان برود، نفس او قطع می‌شود.^۴

اما باید گفت که بحث از این واژه در میان فیلسوفان به مراتب بیش از لغت‌شناسان است؛ چراکه اثبات نفس و بحث از آن جزء ریشه‌ای‌ترین مباحث فلسفی است. ابن‌سینا در این باره می‌گوید: نخستین چیزی که گفتگو و بحث از آن ضرورت دارد، اثبات وجود موجودی است که «نفس» نامیده می‌شود؛ و آن را بدین صورت تعریف می‌کند: ما اجسامی را مشاهده می‌کنیم که دارای حس و حرکت ارادی هستند، این افعال به دلیل جسمیت آن‌ها نیست؛ بنابراین باید در ذات آن‌ها مبادی‌ای غیر جسمی و چیزی که افعال از وی صادر شود، موجود باشد و خلاصه هرچه منشأ پیدایش افعالی گردد که آن افعال به یک منوال نباشد و خود فاقد اراده باشند، آن را «نفس» می‌نامیم.^۵ علامه جعفری نیز نفس را این‌گونه تعریف می‌کند: «حقیقتی مافوق حرکت

۱. نک: راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ق: ۱ / ۷۸۱.

۲. نک: مصطفوی، ۱۳۶۰: ۱۲ / ۱۹۷.

۳. نک: راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ق: ۴ / ۳۸.

۴. نک: ابن فارس، ۱۴۰۴ ق: ۵ / ۴۶۰.

۵. نک: ابن‌سینا، ۱۳۷۸: ۳۸.

ارتباط مفهومی واژه «موت» با مؤلفه‌های معنایی آن در قرآن / رئیس‌زاده کاشانی ۹۵

و سکون اجزاء مادی در درون انسان وجود دارد که نفس نامیده می‌شود. (امید، ۱۳۸۹: ۲۶۳) علامه حسن‌زاده نفس را این‌گونه بیان کرده‌اند که «جوهری است مجرد از ماده جسمانی و عوارضش و آن را تعلقی است به بدن؛ تعلق تدبیر و تصرف استکمالی و بدن مرتبه نازله آن است.» (حسن‌زاده آملی، ۱۳۶۸: ۳۹۴)

نفس از دیدگاه قرآن نیز وجوه معنایی مختلفی را در برمی‌گیرد؛ برای نمونه در آیه ﴿وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَدُوٌّ عَلِيمٌ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱ (یوسف، ۶۸) مقصود از حاجتی در نفس یعقوب، یک خواسته قلبی است؛ بنابراین نفس در اینجا به معنای قلب آمده است. نیز در آیه ﴿وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مِنْ سَفَهٍ نَفْسَهُ وَ لَقَدْ صِطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾^۲ (بقره، ۱۳۰) از نفس به عقل تعبیر می‌شود. نفس در بیشتر موارد اشاره به ذات و شخص انسان دارد، همانند آیه ﴿وَإِذَا التُّفُوسُ زُوِّجَتْ﴾ (تکویر، ۷). هرچند که این واژه در باره ذات حق تعالی نیز آمده است: ﴿وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۳ (انعام، ۵۴)

روح نیز تعبیر دیگری از واژه نفس است: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَازِلِهَا فِيمَسِّكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (زمر، ۴۲) باید گفت با وجود اینکه از نفس گاهی تعبیر به روح می‌شود، این نکته شایان ذکر است که میان آن دو تفاوت وجود دارد. نخستین تفاوت اینکه روح جسم است و نفس جسم نیست. اینکه روح در بدن جای می‌گیرد به خلاف نفس و این بدان معناست که بدن نمی‌تواند ظرف برای نفس

۱. «و هنگامی که از همان جایی که پدرشان به آنان فرمان داده بود وارد شدند، هیچ چیزی را که از طرف خدا (حتمی شده) است از آنان دفع نمی‌کرد، جز اینکه خواسته‌ای در دل یعقوب بود، که انجامش داد و قطعاً او به خاطر آموزشی که بدو داده بودیم، دانشمند بود و لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند.»

۲. «او چه کسی - جز کسی که خودش را سبک‌سر نماید - از آیین ابراهیم روی برمی‌تابد؟! و به‌یقین او را در دنیا برگزیدیم و قطعاً او در آخرت، از شایستگان است.»

۳. «و هرگاه کسانی که به نشانه‌های ما ایمان می‌آورند نزد تو آیند، پس بگو: سلام بر شما باد! پروردگارتان، رحمت را بر خویشتن مقرر کرده است که هرکس از شما کار بدی از روی نادانی مرتکب شده، سپس بعد از آن توبه و اصلاح نماید، پس حتماً او بسیار آمرزنده [و] مهرورز است.»

باشد. روح وقتی از بدن مفارقت کند باطل می‌شود، ولی نفس به هنگام مفارقت، اعمال او در بدن باطل می‌شود و خود فی ذاته باطل نمی‌گردد. نفس به وسیله روح بدن را به حرکت درآورده و حیات را به او می‌رساند؛ اما روح این کار را بدون واسطه انجام می‌دهد. نفس بدن را به حرکت درآورده و حس و حیات را به او می‌رساند به طوری که نفس نخستین علت برای آن است و اما روح به نحو علت ثانی، این کار را انجام می‌دهد. پس روح برای حیات انسان و برای حرکت و دیگر افعال او علت قریب؛ و نفس علت بعید آن است.^۱

نفس اگرچه در بیان قرآن داری معانی متفاوتی است، ولی زمانی که در کنار موت می‌آید گاه اشاره به روح و گاه به شخص انسان است. همانند آیه: ﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا وَمَنْ يَرِدِ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يَرِدِ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَعَجِزِي الشَّاكِرِينَ﴾ (آل عمران، ۱۴۵) اما علامه طباطبایی در ذیل آیه ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبَلُوكُمْ بِاللَّسْرِ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ﴾ (انبیاء، ۳۵) بر این باورند که واژه نفس در اصل به معنای همان چیزی است که به آن اضافه می‌شود پس «نفس الانسان» به معنای خود انسان و «نفس الشیء» به معنای خود شیء است؛ بنابراین اگر این واژه به چیزی اضافه نشود هیچ معنایی ندارد و هر جا نیز به کار رود، منظور از آن تأکید لفظی خواهد بود.^۲

با توجه به معانی گفته شده برای این واژه این نکته به دست می‌آید که نفس می‌تواند ابعاد گسترده‌ای از وجود انسان را در برگیرد؛ چنانچه شامل روح نیز می‌شود و قرار گرفتن آن در کنار موت نشان می‌دهد از آنجاکه نفس دارای هیچ‌گونه زوال و نابودی نیست پس موت نیز فنایی ندارد.

نفس دارای بقایی جاودانه است؛ درحالی که به باور علمای فلسفه روح چنین پذیرشی ندارد و از این رو در آیات شاهد آن هستیم که هر نفس را چشنده موت بیان می‌کند نه هر روحی را: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ﴾ (عنکبوت، ۵۷) شاید بتوان این گونه گفت که موت انتقال روح به تنهایی نیست، بلکه تمام ابعاد وجودی یک انسان منتقل می‌شود. این تعبیر به زیبایی در قرآن آمده است: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَ الَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَابِحِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَ يَرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (زمر، ۴۲)

۱. نک: حسن زاده آملی، ۱۳۸۶: ۳۹۵.

۲. نک: طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۴ / ۴۰۳.

وصیت

یکی دیگر از واژگانی که در آیات قرآن در کنار واژه موت به چشم می‌خورد و به‌نوعی یکی از مؤلفه‌های آن به‌شمار می‌رود «وصیت» است. این واژه و مشتقاتش ۳۲ بار در قرآن آمده است که ۴ بار آن در هم‌نشینی موت است. این واژه در لغت به معنای متصل شدن و متصل کردن^۱ و نیز به معنای پند، موعظه و سفارش کردن بر دیگری، برای فرمان بردن و عمل نمودن است؛^۲ اما سفارش در هنگام موت را از آن‌رو وصیت گویند که موصی کارش را به کارهای وصی متصل می‌کند و به قولی کارهای پیش از مرگ را به کارهای پس از مرگ متصل می‌کند.^۳ باید این نکته را یادآور شد که وصیت کردن تنها عملی انسانی نیست و در آیات الاهی این فعل به خداوند نیز نسبت داده شده است: ﴿وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۴ (عنکبوت، ۸). در آیات الاهی هنگامی که وصیت از سوی خداوند باشد، به معنای دستور و امر است^۵ و به همین دلیل در بردارنده معنای وجوب است. توصیه در سیره پیامبران نیز وجود داشته، چنانچه در قرآن آمده است: ﴿وَوَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَا بَنِي إِدَّ اللَّهُ اصْطَفَى لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾^۶ (بقره، ۱۳۲)

در بیان قرآن، انسان هنگامی وصیت می‌کند که آثار موت را احساس نماید و در هنگام مرگ راجع به امور مهم توصیه می‌کند؛ گرچه حضرت ابراهیم (ع) درباره دین حنیف به عموم مردم سفارش می‌کرد، ولی چون فرزندان او از هر جهت بر دیگران امتیاز داشتند، به آنان توصیه کرد تا تأکید بیشتری باشد.^۷

۱. نک: قرشی، ۱۳۷۱: ۷/ ۲۲۳.

۲. نک: راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸/ ۲۲۳.

۳. نک: قرشی، ۱۳۷۱: ۷/ ۲۲۳.

۴. «و به انسان سفارش کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند و اگر آن دو تلاش کنند برای اینکه [تو] چیزی را که بدان هیچ دانشی نداری، همتای من قرار دهی، پس از آن دو اطاعت مکن. بازگشت شما فقط به سوی من است و شما را به آنچه همواره انجام می‌دادید خبر می‌دهم.»

۵. برای نمونه صاحب مجمع‌البیان و صاحب المیزان «وصینا» در این آیه را به معنای امر و وجوب دانسته‌اند.

۶. «و ابراهیم و یعقوب پسران خود را به آن [آیین]، سفارش کردند (و هر کدام گفتند) ای پسران من! در حقیقت خدا برای شما این دین را برگزیده است پس نمیرید مگر در حالی که شما مسلمانید.»

۷. نک: نجفی خمینی، ۱۳۹۸: ۱/ ۲۹۳.

با نگاهی به آیات درمی‌یابیم که وصیت از امور مهمی است که بر افرادی همچون متقین واجب است: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْأُولَادِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾^۱ (بقره، ۱۸۰) مقصود از خیر مال است چه کم باشد و چه زیاد.^۲ تعبیر «كُتِبَ عَلَيْكُمْ» برای امر وجوبی است؛ ولی ذیل آیه مقید به متقین شده و دال بر وجوب را از بین برده است؛ بنابراین وصیت کردن در قوانین اسلامی هرچند عمل مستحبی است، اما چون مستحب مؤکد است از آن با عبارت «كُتِبَ عَلَيْكُمْ» تعبیر شده است.^۳

در نهایت باید گفت که تعبیر از وصیت برای انسان، در هنگام چیره شدن آثار مرگ بر اوست: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ...﴾ (مائده، ۱۰۶). همچنین، وصیت برای امور مهم است؛ همانند وصیت حضرت ابراهیم (ع) به فرزندانش. اهمیت وصیت در جایی بیشتر نمود می‌یابد که در کنار موت باشد؛ زیرا موت نیز یکی از مهم‌ترین مراحل زندگی یک انسان است، به همین دلیل این دو واژه رابطه‌ی تنگاتنگی با یکدیگر دارند. همان‌گونه که در معنای لغوی آن بیان شد وصیت برای انسان در حال موت می‌تواند یک عامل اتصال باشد. اتصال انسان از پیش از موت به پس از موت. این اتصال برای یک انسان می‌تواند در بردارنده‌ی فهمی عمیق باشد و او را آماده یک حرکت کند. انسانی که وصیت را به‌درستی انجام دهد ارتباطش را با دنیای پیش از موتش ترک نکرده، می‌تواند به‌وسیله‌ی این وصیت از برکات دنیای خود همچنان بهره‌بردار.

احتضار

یکی دیگر از مراحل در پیش‌روی انسان که او را به مرگ متصل می‌کند، «احتضار» است. مشتقات این واژه در قرآن ۲۴ بار در ۱۵ سوره و ۲۴ آیه آمده است.

«حضر» در مقابل غایب شدن، به معنای حالتی است که از استقرار شیء به دست می‌آید.^۴

۱. «بر شما مقرر شده است که چون مرگ یکی از شما فرارسد، اگر (مال) خوبی (از خود) به‌جای گذارده، برای پدر و مادر و نزدیکان، به‌طور پسندیده وصیت کند. [این] حقی بر پارسایان (خود نگهدار) است.»

۲. نک: مقدس اردبیلی، بی‌تا: ۴۶۸.

۳. نک: طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱ / ۴۳۹ و مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱ / ۶۱۵.

۴. نک: مصطفوی، ۱۳۶۰: ۲ / ۲۳۹.

ارتباط مفهومی واژه «موت» با مؤلفه‌های معنایی آن در قرآن / رئیس‌زاده کاشانی ۹۹

راغب حضر را به معنای شهرنشین نیز آورده است. انسان دیوانه و شخص رو به موت را نیز محتضر می‌گویند؛ زیرا کارهای گواهی‌شده و دیده شده در حضور اوست^۱ و این حال را نیز احتضار می‌گویند. برخی نیز به کار بردن واژه حضر را درباره چنین شخصی به دلیل حضور مرگ و فرشتگان قبض روح می‌دانند.^۲

وجود واژه حضر در کنار واژه موت در برخی از آیات قابل مشاهده است؛ همچون: ﴿أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾ (بقره، ۱۳۳). این آیه به زمان احتضار حضرت یعقوب اشاره دارد. تعبیر حاضر شدن موت برای انسان‌های عادی نیز در برخی آیات الهی مشهود است: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾^۳ (بقره، ۱۸۰)

برخی در رابطه با عبارت «إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ» باورمندند که مقصود، نزدیک شدن و آشکار شدن نشانه‌های مرگ است،^۴ اما «اذا حضر» بیان بلیغی از نمودار چهره مرگ برای مؤمنان است: «آنگاه که مرگ حضور یابد تا دریچه بقاء را بگشاید و بندها را باز نماید. حضور موت آخرین هنگامی است که شخص می‌تواند در زندگی و مال خود تصرف نماید»؛ (طالقانی، ۱۳۶۲: ۵۹/۲) اما این حضور می‌تواند آخرین فرصت برای توبه نیز باشد: ﴿وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كَفَارًا أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾^۵ (نساء، ۱۸) در همین لحظه فرد چشمان برزخی‌اش باز شده و موجودات برزخی را می‌بیند، وقت توبه پایان یافته است و هرگز فایده‌ای به حالش ندارد. برای

۱. نک: راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ق: ۲۴۲.

۲. نک: طریحی، ۱۳۷۵: ۲/۲۷۲.

۳. «بر شما مقرر شده است که چون مرگ یکی از شما فرارسد، اگر (مال) خوبی (از خود) به جای گذارده، برای پدر و مادر و نزدیکان، به‌طور پسندیده وصیت کند. [این] حقی بر پارسایان (خود نگهدار) است.»

۴. نک: طبرسی، ۱۳۷۷: ۱/۱۰۲.

۵. «(و توبه پذیرفته) نیست، برای کسانی که [کارهای] بد انجام می‌دهند تا هنگامی که مرگ یکی از آنان فرارسد، می‌گویند: به‌راستی من اکنون توبه کردم. «و نه (برای) کسانی که در حال کفرشان می‌میرند آنان (ند که) برایشان عذابی دردناک فراهم کرده‌ایم.»

چنین افرادی هنگام مرگ و احتضار، زمان باز شدن چشم به عالم آخرت و مشاهده ملائکه عذاب است.^۱

در هر صورت، موت امری است حاضر شدنی، به گونه‌ای که هیچ شک و شبهه‌ای در عدم وجودش نیست؛ زیرا هر حضوری با یک استقرار همراه است. این همان رابطه تنگاتنگ میان موت و حضور است که چهره باقی مرگ را برای تمام انسان‌ها به نمایش می‌گذارد.

سکرات موت

واژه «سکر» به همراه مشتقاتش تنها هفت بار در قرآن آمده است. سکر در اصل به معنای جلوگیری از جریان طبیعی است؛ به گونه‌ای که جریان به دست آمده برخلاف جریان طبیعی باشد؛ برای نمونه سکر در باد به این معناست که از جریان هوای طبیعی جلوگیری کرده و به حرارت بینجامد.^۲ برخی دیگر از لغت‌شناسان آن را به معنای مستی^۳ یا حالتی می‌دانند که میان انسان و عقل او عارض می‌شود و قرار می‌گیرد.^۴ این واژه در قرآن کریم در دو معنای مستی و پوشاندن (بستن) آمده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَ لَا جُنُبًا إِلَّا...﴾^۵ (نساء، ۴۳) و آیه ﴿لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ﴾^۶ (حجر، ۱۵)

در بیان آیات الاهی همان‌گونه که شراب یکی از اسباب پیدایش «سکرت» است، عواملی همچون وحشت از عذاب الاهی و موت نیز می‌توانند علتی برای وقوع این حالت باشند: ﴿يَوْمَ تَرُؤْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَ مَا هُمْ بِسُكَارَى وَ لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ﴾^۷ (حج، ۲)، ﴿وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا

۱. نک: عالی، ۱۳۹۲: ۳۶-۳۷.

۲. نک: مصطفوی، ۱۳۶۰: ۱۶۰ / ۵.

۳. نک: قرشی، ۱۳۷۱: ۲۸۲ / ۳.

۴. نک: راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ق: ۴۱۶.

۵. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! درحالی که شما مست هستید، به (مسجد و) نماز نزدیک نشوید تا بدانید چه می‌گویید و (همچنین) در حال جنابت...»

۶. «حتماً می‌گفتند: ما فقط چشم‌پندی شده‌ایم بلکه ما گروهی جادو زده‌ایم!»

۷. «روزی که آن را می‌بینید، هر شیر دهنده‌ای، (از ترس) آنچه را مشغول شیر دادن است، از یاد می‌برد و هر آبستی، بار خود را (بر زمین) می‌نهد و مردم را مستان می‌بینی؛ درحالی که آنان مست نیستند و لیکن عذاب خدا شدید است!»

ارتباط مفهومی واژه «موت» با مؤلفه‌های معنایی آن در قرآن / رئیس‌زاده کاشانی ۱۰۱

كُنْتُ مِنْهُ تَحِيدٌ^۱ (ق، ۱۹) مقصود از سکره و مستی موت، حال نزع و جان کندن آدمی است که مانند مستان مشغول به خود است نه می‌فهمد چه می‌گوید و نه می‌فهمد اطرافیانش درباره‌اش چه می‌گویند.^۲ سختی و شدت جان کندن، انسان را بی‌هوش نموده بر عقلش چیره می‌گردد؛^۳ بنابراین باید گفت که «سکره مرگ» حالتی شبیه به «مستی» است که بر اثر فرارسیدن مقدمات مرگ، به صورت هیجان و انقلاب فوق‌العاده‌ای به انسان دست می‌دهد و گاه بر عقل او چیره می‌گردد. او را در اضطراب و ناآرامی شدیدی فرو می‌برد؛ چراکه مرگ انتقالی مهم است که باید انسان در آن لحظه تمام پیوندهای خود را با جهانی که سالیان دراز با آن خو گرفته بود، قطع کند و در عالمی گام بگذارد که برای او کاملاً تازه و اسرارآمیز است، در اینجا وحشتی عظیم سرتاپای او را فرامی‌گیرد و حالتی شبیه مستی به او دست می‌دهد، ولی مست نیست.^۴

امام علی (ع) در ترسیم زنده و گویا از لحظه مرگ و سكرات آن می‌فرماید:

اجتمعت علیهم سكرة الموت و حسرة الفوت، ففترت لها اطرافهم و تغیرت لها الوانهم، ثم ازداد الموت فیهم ولوجا، فحیل بین احدهم و بین منطقه و انه لبین اهله، ینظر ببصره و یسمع باذنه، علی صحة من عقله و بقاء من لبه، یکفر فیم افنی عمره؟ و فیم اذهب دهره؟ و یتذکر اموالا جمعها، اغمض فی مطالبها و اخذها من مصرحاتها و مشتبهاتها قد لزمته تبعات جمعها و اشرف علی فراقها، تبقی لمن ورائه ینعمون فیها و یتمتعون بها!؛ سكرات مرگ، توأم با حسرت از دست دادن آنچه داشتند بر آن‌ها هجوم می‌آورد، اعضای بدنشان سست می‌گردد و رنگ از صورت‌هایشان می‌پرد کم‌کم مرگ در آن‌ها نفوذ کرده، میان آن‌ها و زبان‌شان جدایی می‌افکند، درحالی‌که او در میان خانواده خویش است، با چشمش می‌بیند و با گوشش می‌شنود و عقل و هوشش سالم است، اما نمی‌تواند سخن بگوید! در این می‌اندیشد که عمرش را در چه راه فانی کرده؟ و روزگارش را در چه راهی سپری نموده است؟! به یاد ثروت‌هایی می‌افتد که در تهیه آن چشم بر هم گذارده و از حلال

۱. «و مستی مرگ به حق می‌آید، (و به انسان گفته می‌شود) این چیزی است که تو همواره از آن می‌گریختی!»

۲. نک: طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۸ / ۵۲۲.

۳. نک: طبرسی، ۱۳۷۲: ۲۳ / ۲۵۸.

۴. نک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۲۲ / ۲۵۵.

و حرام و مشکوک جمع آوری نموده و تبعات و مسئولیت گردآوری آن را بر دوش می‌کشد؛ درحالی‌که هنگام جدایی و فراق از آن‌ها رسیده است او به دست بازماندگان می‌افتد، آن‌ها از آن متنعم می‌شوند و بهره می‌گیرند اما مسئولیت و حسابش بر اوست. (خطبه ۱۰۹)

با توجه به آنچه گفته شد ارتباطی آشکار میان موت و سکر و وجود دارد؛ وقوع سکر دلیل قطعی بر اتفاق موت است. هنگامی‌که انسان مسکر شود باید بداند که موت او نزدیک است، موتی که از آن هیچ راه فراری ندارد.

غمرات موت

واژه «غمره» تنها چهار بار در قرآن آمده است؛ سه بار به صورت مفرد و تنها یک مرتبه به صورت جمع آمده است. غمرات موت یکی از اصطلاحات مطرح شده در رابطه با موضوع موت است.

غمرت در لغت به معنای آب فراوانی است که اثر بستر خود را زایل می‌کند و می‌شوید (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ق: ۶۱۵) و در اصطلاح به معنی پوشاندن و در زیر گرفتن است.^۱ در آیه ۱۹۳ سوره انعام آشکارا به غمرات موت اشاره شده است: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوْحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمْرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَ كُنتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ﴾^۲

علامه طباطبایی باورمند است که لفظ «غمر» در اصل لغت به معنای پوشانیدن و پنهان کردن چیزی است؛ به طوری‌که هیچ اثری از آن آشکار نماند. از این رو، به آب بسیار زیادی که ته آن پیدا نیست و همچنین جهالت دائمی و نیز گرفتاری و شدتی که احاطه به انسان داشته و

۱. نک: قرشی، ۱۳۷۱: ۵ / ۱۲۰.

۲. «و چه کسی ستمکارتر است از کسی که بر خدا دروغ بندد، یا گوید: به سوی من، وحی فرستاده شده؛ درحالی‌که به سوی او هیچ چیزی وحی نشده است و کسی که گوید: به زودی نظیر آنچه را خدا فرو فرستاده، فرود می‌آورم؟! و اگر (بر فرض) ببینی هنگامی را که ستمکاران در شادید مرگ فرورفته‌اند، درحالی‌که فرشتگان دست‌هایشان را گشوده‌اند (خواهی دید که وضع آنان بسیار دردناک است) و فرشتگان به آنان می‌گویند: جان‌هایتان را بیرون دهید! امروز به [سزای] آنچه همواره به ناحق بر خدا می‌گفتید و (در برابر) نشانه‌های او همواره تکبر ورزیدید، به عذابی خوارکننده مجازات خواهید شد!»

ارتباط مفهومی واژه «موت» با مؤلفه‌های معنایی آن در قرآن / رئیس‌زاده کاشانی ۱۰۳

از هر طرف راه نجات از آن مسدود باشد «غمر» می‌گویند و در آیه مورد بحث به همین معنای آخری است؛^۱ البته برخی بر این باورند که غمرات همان سكرات موت است و آیه جریان سكرات موت، یعنی خطرهای بیهوشی هنگام مرگ بیگانگان را تشریح و تفسیر می‌نماید. حالت بیهوشی عبارت از عدم توجه به خارج است. نظر به اینکه نیروی حواس از کار بازمانده، ولی هنوز ارتباط و تدبیر روح از بدن به کلی گسیخته نشده و قلب از ضربان و حرکت بازنايستاده، اما ارتباط روح از خارج قطع شده حواس درک نمی‌کند. در آن هنگام است که بشر دیده دل و بصیرت قلب به سیرت و اندیشه‌های خود افکنده و روح پلید بیگانگان نیز به خود آمده سیرت تنگین خود را در همان لحظات پایانی زندگی می‌یابند؛ آن لحظاتی که به مرز عالم برزخ پیوسته است.^۲

اما با توجه به آنکه این آیه درباره معاندان است، باید گفت که غمرات برخلاف سكرات تنها مخصوص این افراد است. امام علی (ع) در کلامی، غمرات موت را این‌گونه توصیف می‌کند: «حالت موت انحطاطی است از جریان زندگی مادی که به آخرین مرتبه تسفل رسیده و لذا دنیوی و منافع مادی به پایان می‌رسد و در این حالت ستمکاران که به خود ستم کرده و در همه عمر خود غرق در لذائذ مادی و تمایلات نفسانی بوده و اندوخته‌ای برای عالم روحانی که ماورای عالم مادی است ذخیره نکرده‌اند، در تمام پستی و انحطاط و مضیق و تاریکی واقع شده و با دست خالی و با روی سیاه و گرفتاری‌های روحی از این زندگی بیرون می‌روند.» (خطبه ۱۹، به نقل از مصطفوی، ۱۳۸۰: ۸ / ۹۱) این همان ارتباط میان موت و غمرات موت است.

اجل

از دیگر مفاهیم مرتبط با موت واژه «اجل» است. این واژه در قرآن ۵۶ بار تکرار شده است. اجل در اصل به معنای وقت معین و معهود است؛ (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۱ / ۳۹) ولی معنای دیگری همچون مدت شیء، غایت و زمان مرگ و سررسید چیزی، پایان مدت عمر، سررسید بدهی و مهلت هر چیزی را برای آن ذکر نموده‌اند.^۳ در هر صورت برای این واژه دو معنا مطرح

۱. نک: طباطبایی، ۱۳۷۴: ۷ / ۳۹۵.

۲. نک: حسینی همدانی، ۱۴۰۴: ۶ / ۴۵.

۳. نک: ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۱ / ۱۱.

است: مدّت معین و آخر مدّت. ^۱ در آیه ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾^۲ (اعراف، ۳۴) عبارت «لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ» یعنی برای هر گروهی مهلت و زمان خاصی است و دوم به معنای رأس و سرآمد مدّت: «فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ» یعنی هنگامی که رأس مدّت زندگی آن‌ها برسد.^۳

طبق منطق قرآن، اجل همان فرصتی است تا انسان و موجودات عالم در همین زمان معلوم و اجل محدود که برای آن‌ها مقدر شده است خود را کامل کنند و به کمال برسانند. در این مدت نمی‌توانند از دایره این زمان یا بیرون نهند و بر اجل خود پیشی گیرند و یا آن را تمدید نموده و به تأخیر اندازند.^۴ قرآن کریم دو گونه اجل را معرفی می‌کند که زندگی انسان با آن پیوند خورده است: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ﴾^۵ (انعام، ۲) یکم، «اجل مبهم» (معلق) و دوم، «اجل مسمی» یعنی معین در نزد خدای تعالی و این همان اجل محتومی است که تغییر نمی‌پذیرد و به همین دلیل آن را مقید کرده به «عنده» (نزد خدا) و روشن است چیزی که نزد خداست دستخوش تغییر نمی‌شود.^۶ اجل معلق انسان به استناد تحقق مقتضی (وجود برخی شرایط و رفع برخی موانع) و ظهور زمینه مرگ است. از این رو، تقدیم و تأخیر و محو و اثبات دارد؛ ولی اجل مسمی و معین او مطابق با تحقق تمام شرایط و رفع همه موانع است پس تغییرناپذیر است و تقدیم و تأخیر ندارد. البته هیچ انسانی با اجل معلق که موافق اجل محتوم نباشد، نمی‌میرد. اجل مسمی تنها نزد خداست.^۷

در هر صورت، ترکیب خاصی بدن آدمی را تشکیل می‌دهد، با همه اقتضانات محدودی که در ارکان آن هست اقتضا می‌کند که این ساختمان عمر طبیعی خود را کند. این است آن اجلی که

۱. نک: قرشی، ۱۳۷۱: ۱/ ۲۶.

۲. «و برای هر امانتی، سرآمد (عمر معین) است و هنگامی که سرآمد (عمر) آنان فرارسد، هیچ ساعتی تأخیر نمی‌کنند و پیشی نمی‌گیرند.»

۳. نک: حسینی تهرانی، ۱۴۲۴: ۱/ ۵۸.

۴. نک: حسینی تهرانی، ۱۴۲۴: ۱/ ۵۳.

۵. «او کسی است که شما را از گل آفرید سپس سرآمد (غیر حتمی برای عمر شما) مقرر داشت و سرآمد معین (و حتمی عمر شما) نزد اوست سپس شما (در توحید و قدرت او) تردید می‌کنید!»

۶. نک: طباطبایی، ۱۳۷۴: ۷/ ۹.

۷. نک: جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۲۴/ ۳۷۸.

ارتباط مفهومی واژه «موت» با مؤلفه‌های معنایی آن در قرآن / رئیس‌زاده کاشانی ۱۰۵

می‌توان گفت در لوح محو و اثبات ثبت شده و همه اجزای هستی با این ساختمان ارتباط و در آن تأثیر دارند و چه بسا اسباب و موانعی که در این اجزای کون از حیثه شمارش بیرون است با یکدیگر برخورد نموده و همین اصطکاک و برخورد باعث شود که اجل انسان پیش از رسیدن به حد طبیعی خود، منقضی گردد و این همان «مرگ ناگهانی» است. با این بیان تصور و فرض اینکه نظام کون محتاج به هر دو قسم اجل، یعنی مسمی و غیر مسمی باشد آسان می‌شود و نیز روشن می‌شود که منافاتی میان ابهام در اجل غیر مسمی و تعیین آن در مسمی نیست، چه بسا این دو اجل در موردی در يك زمان توافق کنند و چه بسا نکنند و البته در صورت تخالف آن، اجل مسمی تحقق می‌پذیرد نه غیر مسمی.^۱

با این بیان شکی نیست که اجل از مهم‌ترین مؤلفه‌های موت است؛ چنان‌که در برخی از آیات در هم‌نشینی یکدیگر قرار دارند: ﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا وَمَنْ يَرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يَرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَخَّرْنَا لِعِمْرَانَ (آل عمران، ۱۴۵) در رابطه با این آیه شیخ طوسی دو دیدگاه درباره اجل بیان می‌کند: نخست اینکه، هر انسانی اجل مشخص دارد که با آن می‌میرد. دوم اینکه، انسان دو اجل دارد: یکی تخلف‌ناپذیر و حتمی و دیگری تقدیری. ایشان دیدگاه نخست را ترجیح می‌دهد؛ به این دلیل که معتقد است اجل، زمان حدوث موت و قتل است و با تقدیر، چیزی را اجل نمی‌گویند؛ چنان‌که ملک تقدیری را ملک نمی‌نامند.^۲

مطابق این آیه «کتاب مؤجل» مدت معینی است که شخص حق حیات دارد؛ بنابراین فرار کردن از مرگ سودی ندارد.^۳ حضرت علی (ع) در این باره می‌فرمایند:

أَيُّهَا النَّاسُ! كُلُّ امْرِئٍ لَاقِيَ مَا يَفِرُّ مِنْهُ فِي فِرَارِهِ، وَالْأَجَلَ مَسَائِقُ النَّفْسِ إِلَيْهِ، وَ
الْهَرَبُ مِنْهُ مُوَافَاتُهُ. كَيْمَ اطَّرَدْتَ الْيَوْمَ أَبْحَثُهَا عَنْ مَكْتُونِ هَذَا الْأَمْرِ، فَأَبَى اللَّهُ إِلَّا
إِحْفَاءً؛ هَيْهَاتَ! عَلِمَ مَخْرُؤُنْ؛ أَيُّ مَرْدٍ! تَمَامَ انْسَانِهَا فِي زَنْدِجِي خُودِهَا بِشَيْءٍ
بِرْخُورِهَا مِي كَنْنِدْ كِهْ اَزْ اَنْ فِرَارِ مِي كَرْدِهْ اَنْدْ وَ اَيْنِ هِمَانِ مَرِگِ اسْتِ وَ اَجَلِ وَ مَدَّتْ

۱. نک: طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۰/۷.

۲. نک: طوسی، بی‌تا: ۹/۳.

۳. نک: جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۱۵/۶۸۹.

زندگی همان زمانی است که نفس او را به مرگ سوق می‌دهد و رهبری می‌کند و فرار از آن عین برخورد و رسیدن به آن است. چه بسیار روزها گذشت که من درصدد جستجو و تفحص از حقیقت بروز این واقعه بودم ولی خداوند او را به اراده جدیه خود مخفی داشت؛ هیهات! این دانشی است که در خزانه علم الاهی مخفی است. (خطبه ۱۴۹) در یک نگاه کلی، موت هنگامی اتفاق می‌افتد که أجل مسمی بیاید. اجل عندالله و امری الاهی است که در عالم زمان نیست و بوار و هلاک او را در نمی‌یابد، بلکه پیوسته در نزد خدا و ثابت است و بر اساس آن اجل، این اجل دنیوی پی‌ریزی می‌شود: ^۱ «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»^۲ (زمر، ۴۲)

در نهایت باید گفت که موت هنگامی اتفاق می‌افتد که اجل دنیوی پایان یافته و اجل مسمی آغاز گردد. در این هنگام یک انتقال صورت می‌گیرد، انتقالی از عالم ماده به جهان معنا. این بازگشت هنگامی پرمعناتر می‌شود که دربردارنده لقای الاهی باشد: ﴿مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ (عنکبوت، ۵) بنابراین، فرارسیدن اجل دریچه‌ای است به سوی موت؛ چراکه تا اجل به انتها نرسد موتی نیز اتفاق نمی‌افتد.

ملائکه

در بسیاری از آیات قرآن از ملائکه سخن گفته شده است؛ به طوری که شمار تکرار آن به ۸۰ بار می‌رسد. لغت‌شناسان برای این واژه دو نوع ریشه را مطرح کرده‌اند. راغب معتقد است که الملائكة و مَلَكَ، اصلش از «مَأْلَك» به معنای پیام و رسالت است؛^۳ ولی کسانی همچون صاحب التحقیق نیز بر این باور است که ملائکه در جمع ملیک که از «ملک» گرفته شده، واژه‌ای است

۱. نک: حسینی تهرانی، ۱۴۲۴: ۱/ ۵۵.

۲. «خدا جان‌ها را هنگام مرگشان و (نیز روح) آنکه نمرده است را در خوابش به طور کامل می‌گیرد. پس (جان) کسی را که مرگ را بر او مقرر کرده نگاه می‌دارد و (روح آن) دیگری را تا سرآمد معینی باز می‌فرستد قطعاً در آن [ها] نشانه‌هایی

است برای گروهی که تفکر می‌کنند.»

۳. نک: راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ق: ۸۲.

ارتباط مفهومی واژه «موت» با مؤلفه‌های معنایی آن در قرآن / رئیس‌زاده کاشانی ۱۰۷

که از زبان عبری و سریانی وارد کلام عرب شده است، ولی معنای اصلی‌اش به همان ملک، یعنی نیرو و قوه بازمی‌گردد.^۱

در آیات الاهی، ملائکه دارای قداست خاصی هستند، به‌گونه‌ای که ایمان به آنان در ردیف ایمان به خدا و پیامبران و کتب آسمانی است: ﴿أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾ (بقره، ۲۸۵). این بندگانی مقرب الاهی دارای وظایف بسیاری هستند که در برخی از آیات به آن‌ها اشاره شده است؛ برای نمونه برخی از فرشتگان مأمور ثبت اعمال هستند^۲ یا گروهی وظیفه حفظ و مراقبت از انسان را بر عهده دارند.^۳ یکی دیگر از وظایف مهم ملائکه که در آیات به آن اشاره شده، گرفتن جان انسان‌هاست. از این رو، در برخی از آیات شاهد این امر هستیم که این دو واژه در کنار هم آمده است؛ همانند ﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَيَّ رَجِعُكُمْ تُرْجَعُونَ﴾ (سجده، ۱۱) این آیه بر گرفتن جان انسان‌ها توسط فرشته مرگ دلالت می‌کند که در رأس دیگر فرشتگان قبض ارواح قرار دارد؛ زیرا سنت الاهی بر این است که مشیت خود را از طریق اسباب پیاده کند. تعبیر به «توفی» که همان دریافت داشتن و قبض کردن است نشان می‌دهد که روح پس از جدایی از بدن باقی می‌ماند.^۴

از «ابن عباس» روایت شده که دنیا در برابر فرشته مرگ همچون کاسه‌ای است که در مقابل او بوده هر چه بخواهد از آن بردارد، پس وقتی زمان مرگ رسید بی‌آنکه زحمت کشیده و قدمی به طرف مشرق و مغرب بردارد، قبض روح خواهد نمود و از قناده و کلبی نیز آمده است که فرشته مرگ از ملائکه رحمت و عذاب مأمورینی دارد که به هنگام مرگ هر کسی، آنان را می‌فرستد و

۱. نک: مصطفوی، ۱۳۶۰: ۱۱ / ۱۶۵.

۲. این آیات به این امر اشاره می‌کند: ﴿إِذْ يَتَلَفَّى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشَّمَآلِ قَعِيدٌ مَّا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾؛ (یاد کن) هنگامی را که دو فرشته دریافت‌کننده که از (طرف) راست و از (طرف) چپ درحالی که (در کمین) نشسته‌اند، (اعمال انسان را) دریافت می‌دارند. (انسان) هیچ سخنی تلفظ نمی‌کند، مگر آنکه نزد او (فرشته‌ای) نگهبان آماده (ثبت) است (ق، ۱۷-۱۸).

۳. در این آیه نیز به نگهبان بودن ملائکه اشاره شده است: ﴿إِنْ كُل نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ﴾ (طارق، ۴).

۴. نک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۷ / ۱۴۱.

بنابراین مقصود از «ملك الموت» جنس بوده است.^۱ در هر صورت، ملائکه یکی از مهم‌ترین ارکان موت هستند. موجوداتی که مظهري از توحيد افعالی پروردگار به شمار می‌آیند. هنگامی که اسباب موت یک انسان را فراهم می‌آورند برای وی حامل پیامی مهم از سوی خداوند هستند، پیامی که انسان را به یک زندگی دیگر، گاه خوب و گاه بد پیوند می‌دهد.

دنیا

دنیا یکی دیگر از واژگان پرتکراری است که به همراه مشتقاتش ۱۳۳ بار در قرآن آمده است. برای این واژه سه ریشه بیان شده است: «دنی، دنا و دنو».^۲ «دنو» به معنای نزدیکی است که با لذات جسمانی و یا با حکم و علم همراه می‌باشد. این واژه برای نزدیکی مکانی و زمانی، منزلت و مقام نیز به کار می‌رود.^۳

دنیا در موارد به کاررفته در قرآن به عنوان صفت آمده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يُرْجُونَ لِقَاءَنَا وَ رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ﴾ (یونس، ۷). آیات قرآن در توصیف دنیا، آن را دارای صفات متعددی می‌داند مانند آیه ﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهْبِجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعٌ الْغُرُورِ﴾ (حدید، ۲۰) این آیه نشان می‌دهد که زندگانی در این دنیا به منزله لهو و لعب و بازیگری است؛ چون بقاء و دوامی برای آن نیست و به زودی زود نابود می‌شود؛ چنانچه بازی و سرگرمی زود از بین می‌رود.^۴ همچنین آیه ﴿وَ مَا أَوْتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ زِينَتُهَا وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَى أَ فَلَا تَعْقِلُونَ﴾ (قصص، ۲۰) تمامی نعمت‌های دنیا که خداوند در اختیار ما قرار داده تنها متاعی است که زندگی دنیوی را زینت بخشیده است و زندگی دنیوی که از آن زندگی دیگر به ما نزدیک‌تر و فانی و زودگذر است.^۵

۱. نک: طبرسی، ۱۳۷۲: ۱۹ / ۲۶.

۲. برای نمونه صاحب مقایس اللغه «دنی» و فیومی نویسنده مصباح المنیر سه حرف «دنا» را ریشه این واژه دانسته است و کسانی نیز مانند راغب و صاحب التحقیق ریشه سوم یعنی «دنو» را برگزیده‌اند.

۳. نک: راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ق: ۳۶۸.

۴. نک: طبرسی، ۱۳۷۲: ۲۴ / ۲۳۱.

۵. نک: طباطبایی، ۱۳۷۲: ۱۶ / ۸۹.

ارتباط مفهومی واژه «موت» با مؤلفه‌های معنایی آن در قرآن / رئیس‌زاده کاشانی ۱۰۹

در نگاهی دیگر، قرآن حیات دنیا را همانند آبی می‌داند که از آسمان فرود می‌آید و به برکت آن گیاهان مختلفی در زمین می‌روید که غذای انسان و چهارپایان است: ﴿إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَأَخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ﴾ (کهف، ۴۵) زندگی انسان نیز چنین است، چندی با طراوت زندگی نفس می‌کشد و پس از آن خزان مرگ فرا می‌رسد و خدا به هر چیز قادر است.^۱ به همین دلیل در برخی از آیات رابطه‌ای میان موت و دنیا نشان داده می‌شود، به ویژه هنگامی که کلام منکران موت و معاد آورده می‌شود: ﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ﴾^۲ (مؤمن، ۳۷)

در هر صورت باید گفت موت نهایت زندگی دنیاست؛ اگرچه گروهی آن را باور نداشته و مرگ را زوال و نابودی می‌پندارند. موت تنها برای نفسی است که در دنیا، این مکان نزدیک و گذرا، زندگی می‌کند. شاید دنیا را به این نام نامیدن به دلیل نزدیک بودن به مرگی است که در کتاب مؤجل خداوند ذکر شده است: ﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا وَمَنْ يَرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يَرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ﴾ (آل عمران، ۱۴۵)^۳ پس همه ما نزدیک به موتی هستیم که پایان دنیای ماست و انتهای دنیا یعنی موت، موتی که شروع یک بیداری است.

نتیجه

دستاورد این پژوهش بیان ارتباط عمیق واژه موت با مؤلفه‌هایی است که در برخی از آیات در هم‌نشینی با موت قرار دارند. نفس که بقایش دلیلی بر عدم فنای موت است؛ وصیت عملی که انجام آن پیش از موت می‌تواند یک اتصال برای انسان به وجود آورده و او را کاملاً از دنیای مادی منقطع نکند؛ احتضار حالتی که نشانه‌های موت را به همراه دارد و به انسان هشدار رفتن می‌دهد؛ سكرات و غمرات که آمدنش با آمدن موت همراه است و از نشانه‌های موت به شمار

۱. نک: قرشی، ۱۳۷۷: ۶/۲۳.

۲. «این جز زندگی پست (دنیایی) مان نیست، (برخی) می‌میریم و (برخی) زندگی می‌کنیم و ما برانگیخته نخواهیم شد!»

۳. «و برای هیچ شخصی (ممکن) نیست بمیرد، جز با رخصت خدا [که خدا مرگ را] نوشته‌شده‌ای سرآمد دار [قرار داده است]. و هر کس پاداش این جهان را بخواهد، از آن، به او می‌دهیم و هر کس پاداش آخرت را بخواهد، از آن، به او می‌دهیم و به‌زودی پاداش سپاسگزاران را خواهیم داد.»

می‌رود؛ اجل نیز همان فرصتی است که به انسان برای رسیدن به کمال و کامل شدن داده شده است و انتهایش یعنی موت؛ ملائکه، مأموران الهی برای رساندن مرگ به انسان هستند و دنیا نیز مکانی است که موت در آن جریان می‌یابد و انتهای دنیا را همان مرگ نشان می‌دهد. این امور نشانگر آن است که باید در انتظار موتی بود که نشانه‌هایش نامحسوس اما حتمی است. به‌طوری‌که می‌توان گفت نخستین نشانه مرگ همان ورود به دریچه دنیا است. دنیایی که در آن اجل مفهوم می‌یابد، نفس رشد می‌کند و می‌تواند خود را آماده ورود برای فرشته مرگ نماید. افسوس برای کسی است که این نشانه‌ها را نادیده گرفته، جاودانگی خود را زیر سؤال برد. به امید آنکه با آغوشی باز و با نفسی مطمئنه از فرشته مرگ استقبال کنیم.

ارتباط مفهومی واژه «موت» با مؤلفه‌های معنایی آن در قرآن / رئیس‌زاده کاشانی ۱۱۱

کتاب‌نامه

کتاب و مقالات

- قرآن کریم.
- ابن فارس، أحمد بن فارس (۱۴۰۴ ق)، معجم مقاییس اللغة، مصحح عبدالسلام محمد هارون، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ ق)، لسان العرب، چاپ سوم، بیروت: دار صادر.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۸۷)، ترجمه و شرح کتاب نفس شفا، مترجم محمدحسین نائیجی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- امید، مسعود (۱۳۸۹)، فرهنگ اصطلاحات تخصصی علامه جعفری، چاپ دوم، بیجا: انتشارات رسالت یعقوبی.
- تهانوی، محمدعلی بن علی (بی‌تا)، موسوعة کشف اصطلاحات الفنون و العلوم، مصحح عبدالله خالدی و جورج زیناتی، بیروت: مکتبه لبنان ناشرون.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۰)، تفسیر تسنیم، چاپ پنجم، قم: اسرا.
- حسن‌زاده آملی، حسن (۱۳۶۸)، عیون مسایل نفس و شرح آن در شصت و شش موضوع روانشناسی (شرح العیون فی شرح العیون)، مترجمان ابراهیم احمدیان؛ مصطفی بابایی و محمدحسین نائیجی، قم: بکا.
- حسینی تهرانی، سیدمحمدحسین (۱۴۲۴ ق)، معاد شناسی، چاپ دهم، مشهد: ملکوت قرآن.
- حسینی همدانی، سیدمحمدحسین (۱۴۰۴ ق)، انوار درخشان، مترجم محمدباقر بهبودی، چاپ اول، تهران: کتاب‌فروشی لطفی.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ ق)، المفردات فی غریب القرآن، مصحح صفوان عدنان داود، چاپ اول، دمشق - بیروت: دارالعلم الدار الشامیة.

- طالقانی، سید محمود (۱۳۶۲)، پرتوی از قرآن، چاپ چهارم، قم: شرکت سهامی انتشار.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۷۴)، المیزان فی تفسیر القرآن، مترجم سیدمحمدباقر موسوی همدانی، چاپ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲)، مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، چاپ سوم، تهران: ناصر خسرو.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۷)، تفسیر جوامع الجامع، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم.
- طریحی، فخرالدین (۱۳۷۵)، مجمع البحرین، سیداحمد حسینی، چاپ سوم، تهران: کتاب‌فروشی مرتضوی.
- طوسی، محمد بن حسن (بی‌تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- عالی، مسعود (۱۳۹۲)، از احتضار تا عالم قبر، قم: عطش.
- قرشی، سیدعلی اکبر (۱۳۷۱)، قاموس قرآن، چاپ ششم، تهران: دار الکتب الإسلامیه.
- قرشی، سیدعلی اکبر (۱۳۷۷)، تفسیر احسن الحدیث، چاپ سوم، تهران: بنیاد بعثت.
- مصطفوی، حسن (۱۳۶۰)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مصطفوی، حسن (۱۳۸۰)، تفسیر روشن، چاپ اول، تهران: مرکز نشر کتاب.
- مقدس اردبیلی، احمد بن محمد (بی‌تا)، زبدة البیان فی أحكام القرآن، چاپ اول، تهران: کتاب‌فروشی مرتضوی.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴)، تفسیر نمونه، چاپ اول، تهران: دار الکتب الإسلامیه.
- نجفی خمینی، محمدجواد (۱۳۹۸)، تفسیر آسان، چاپ اول، تهران: اسلامیه.
- نهج البلاغه (۱۴۱۴ ق)، صبحی صالح، قم: هجرت.